



ما نفت کش انگلیسی رو ۷۵ روز بعدش تو همین لنگرگاه عباسی نگه داشتیم تا همه بفهمن اگه با ایران بخوای با ادبیات قلدری حرف بزنی، آخرش باید با چشمای خیس بزرگدی خونه تون

تا پشت ماشین بنشینند و رانندگی کند، همانقدر برایمان غیرمنتظره بود. سر و صدای جمع، جوری بود که انگار یک جماعت بچه مدرسه‌ای را به شهر بازی برده بودیم. همانقدر هیجان موج می‌زد. ظرفیت قایق‌ها براساس مدل و کلاس‌شان متفاوت بود. بعضی‌ها هشت نفر، بعضی‌ها تا ۱۵ نفر هم سوار می‌شدند. جلیقه را موقع سوار شدن تن‌مان کردیم و نشستیم داخل قایق. خود سرهنگ هاشمی پشت رول قایق ما نشست. به نیرویش نگاهی انداخت و قبل حرکت بلند تذکر داد که حواس‌تان باشد زیاد سرعت پر نکنند. ما اما یک‌صدا فریاد زدیم که سرهنگ‌گاز بیدید و حرفی که تا دقایقی بعد به فریاد تورو خدا سرهنگ به جوانی‌مون رحم کنید و جیب‌های از ته حلق تبدیل شد!

۸ ساعت! داخل ناو، روی دریا شناور بودیم. سالن کنفرانس شهید ناظری به اندازه‌ای بود که حدود صد نفر روی صندلی‌ها نشسته بودند و الباقی روی زمین، هیأتی‌وار به سخنان سرهنگ هاشمی گوش می‌دادند. گاهی ۸ ساعت برادرای شما روی همین قایق‌های تندرویی که شما ضربه‌هاش رو تحمل کردید، روی دریا عملیات می‌کنند تا شما بتونید توی دانشگاه‌تون با خیال راحت درس بخونید. تا مردم بتونن به فرداشون فکر کنن. غربی‌ها به خاورمیانه می‌گن هارت‌لند. این‌جا قلب هارت‌لند. بعداً برای هم‌کلاسی‌ها تون برید تعریف کنید. این‌جا تنگه هرمزه. سرها کشیده شد به طرف پنجره‌های گرد روی دیوار ناو.

از دور چند کشتی باری به سمت بندر در حرکت بودند. جایی خوانده بودم که یک کشتی باری معادل ۱۵ هزار تریلی بار جابجایی کند! به خیالم رسید که دفعه قبل که برای شناسایی آمده بودیم، کشتی‌های باربری به ردیف در انتظار ترخیص کالا معطل بودند و من به این فکر می‌کردم چه تعداد از مردان روی عرشه آن کشتی‌ها، غروب‌ها حل شدن قرص خورشید در دریا را در خیال‌شان به انتظار نشسته‌اند بودند تا با لقمه حلال و دست پر در خانه‌هایشان را بزنند و دختر یا پسر بچه‌شان را محکم در آغوش بگیرند. - روزانه حدود ۱۰۵ فروند شناور از این تنگه عبور می‌کنه. نزدیک ۴۰ درصدشون حامل انرژئی‌ان، ۴۰ درصد دیگه باربری و اقتصادی و ۲۰ درصدشون هم کاربرد نظامی و ماهیگیری و غیره دارند.

ایستاده بود پشت تریبون. در کنارش، روی نمایشگر عکس جغرافیایی منطقه را نشان می‌داد. بالیزر سبز رنگ روی قسمتی از نقشه را نشان کرد. - حدود ۳۹ کیلومتر عرض باریک‌ترین قسمت تنگه است. بعضی‌ها خیال می‌کنند وقتی صحبت از بستن تنگه هرمز می‌کنیم یعنی یک کشتی دراون غرق می‌کنیم و تمام. دیگه تنگ بسته می‌شه.

چشم سرهنگ به میان جمعیت نشانه رفت. ظاهراً دستی توجعش را قاپیده بود.

- بفرمایید!

یکی از دانش‌جویان با لهجه کردی درآمد که «فرض بگیریم ما با پنج کشور دشمنی داریم. اگر تنگه را ببندیم، آن‌وقت مهر محکومیت سازمان ملل می‌خورد روی پیشانی‌مان و باید با کل دنیا سر جنگ برداریم.»

شبیبه دفعات قبلی، لیخندی روی صورت سرهنگ جا خوش کرد. این‌بار اما اینک دودی نداشت و می‌توانستیم برق چشمانش را لمس کنیم. نگاهش را بین جمعیت تقسیم کرد. - بچه‌ها جنگ چه زمانی اتفاق می‌افته؟

هر کسی چیزی گفت. تضاد منافع، تجاوز به مرزها، عبور از خط‌های قرمزها و... خب که کفگیر نظرات جمع به ته دیگ خورد، سرهنگ سرشسته صحبت را به دست گرفت.

- از همتون ممنونم. تقریباً نظراتتون درست بودند. بچه‌ها! زمانی به جنگ شروع می‌شه که دیپلماسی به بن‌بست رسیده باشه.

روی صفحه نمایشگر تصویر آدریان دریا نقش بست. همان ابر نفتکش توقیف‌شده ایران توسط انگلیس‌ها در جبل الطارق که در حال حمل دو میلیون بشکه نفتی بود. - این رو یادتون می‌اد؟ نفتکش گریس یک که ۱۳ تیر انگلیسی‌ها تو جبل الطارق غارتش کردند. چرا ما باید وارد عمل می‌شدیم و گریس یک رو با ترندهای

